

آیا معرفت، باور صادقِ موجّه است؟

نوشتهٔ ادموند گتیه
ترجمهٔ شاپور اعتماد

مقدمه مترجم: مسألهٔ گتیه

تحلیل معرفت همواره یکی از مسائل اصلی اپیستمولوژی بوده است که سابقه آن به افلاطون بازمی‌گردد و عناصر اصلی این تحلیل دو مفهوم باور (belief) و صدق (truth) بوده است. اما از همان نخست معلوم شد که این دو مفهوم به تنهایی برای ارزیابی معرفت کفایت نمی‌کنند. انسان می‌تواند صاحب باوری صادق باشد بدون آنکه صاحب معرفتی باشد.^۱ از این رو این پرسش مطرح می‌شود که چه امری باور صادق را به معرفت تبدیل می‌کند؟ از زمان باستان تا امروز این عنصر سوّم در تحلیل معرفت، مفهوم توجیه (justification) قلمداد شده است. به سخن دیگر، برای آنکه مدعی معرفت باشیم باور ما نه تنها باید صادق باشد بلکه باید در عین حال موجه هم باشد. در نتیجه بخش عظیمی از تحقیقات معرفت‌شناختی به بررسی این سه عنصر، و در قرن بیستم به خصوص به عنصر سوّم یعنی مفهوم توجیه، اختصاص داشته است. مسألهٔ گتیه دقیقاً در پرتو این تحلیل‌های باستانی و امروزی مطرح می‌شود: «اینکه اگر کسی باور صادق موجهی داشته باشد که p، آنگاه او می‌داند که p.» گتیه منکر دقت این تحلیل از معرفت است. روشی که برای اثبات حرف خود اتخاذ می‌کند همان روشی است که بسیاری در مورد اثبات عدم کفایت دو شرط باور و صدق برای تحلیل معرفت پیش می‌گرفتند («اینکه اگر کسی باور صادقی داشته باشد که p، آنگاه او می‌داند که p»); یعنی ارائه مثال‌های خلاف. ابتکار و نوآوری گتیه کشف این مثال‌های خلاف بود که از دیرباز از همه پوشیده مانده بود. کسانی که مثال‌های خلاف او را نپذیرفته‌اند سعی کرده‌اند مفهوم توجیه یا باور موجه را (اینکه چه امری سبب می‌شود که باوری موجه تلقی شود) پیچیده و پیچیده‌تر کنند. آنان که مثال‌های خلاف او را پذیرفته‌اند سعی کرده‌اند تا عنصر چهارمی به سه عنصر باور، صدق و توجیه در تحلیل معرفت اضافه کنند.^۲

مسألهٔ گتیه سبب شده است تحلیل سه‌گانه معرفت با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد و در دامن‌زدن به تحقیقات معرفت‌شناختی دو سه دهه گذشته نقش مهمی داشته است. بخشی از نظریه‌های جدید معرفت‌شناختی مانند نظریهٔ علی معرفت (The Causal Theory of Knowledge)، نظریهٔ شرطی و غیرشرطی معرفت (Defeasibility Analysis of Knowledge) با نظریه‌های قابلیت اطمینان

معرفت (Reliabilism) همواره به مهار مثالهای خلاف گنیه معطوف بوده‌اند.^۳ لیکن باید توجه داشت که این بخش از معرفت‌شناسی فقط به مبحث معرفت گزاره‌ای (propositional knowledge) معطوف است. اینکه اقسام دیگر معرفت کدامند و تا چه حد به معرفت گزاره‌ای قابل تأویل‌اند، یا نقش معرفت گزاره‌ای در ساختار آنها چیست، مباحث تحقیقاتی پرمایه‌ای هستند که برخی از آنها در مراجع ارائه‌شده مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

طی سالهای اخیر، افراد بسیاری تلاش کرده‌اند تا شرط لازم و کافی معرفت یک شخص را به حکم (یا گزاره) معینی بیان کنند. این تلاشها غالباً چنان‌اند که آنها را می‌توان به شکلی مشابه شکل زیر بیان کرد:

(الف) S می‌داند که P اگر و تنها اگر

(۱) P صادق باشد

(۲) P باور داشته باشد که P، و

(۳) S توجیهی دارد که باور داشته باشد که P.

برای مثال، چیزولم (Chisholm) ادعا کرده است که شکل زیر شرط لازم و کافی معرفت را به‌دست می‌دهد.^۲

(ب) S می‌داند که P اگر و تنها اگر

(۱) S باور داشته باشد که P

(۲) S برای P دلیل کافی (adequate evidence) داشته باشد

(۳) P صادق باشد

ایرهم شرط لازم و کافی معرفت را به صورت زیر بیان می‌کند:

(ج) S می‌داند که P اگر و تنها اگر

(۱) P صادق باشد

(۲) S مطمئن باشد که P صادق است، و

(۳) S حق داشته باشد که مطمئن باشد که P صادق است.

اکنون می‌خواهم استدلال کنم که (الف) صادق نیست زیرا شروط بیان شده در آن برای صدق گزاره «S می‌داند که P»، شرط کافی به شمار نمی‌آیند. همین استدلال نشان خواهد داد که اگر به جای [عبارت] «برای ... دلیل کافی [دارد]» یا «حق [دارد] که مطمئن باشد که» همه‌جا عبارت «توجیهی دارد که باور داشته باشد که» را جایگزین کنیم (ب) و (ج) هم اشکال موقفی نیستند. [ولی] می‌خواهم با تذکر دو نکته شروع کنم. اول آنکه «توجیه» (یا «موجه») به آن معنایی که

توجیه S برای باور به P، شرط لازم است برای آنکه «S بداند که P»، به گونه‌ای است که امکان دارد کسی در باور به گزاره‌ای که در واقع امر کاذب است موجه باشد. دوم آنکه به ازای هر گزاره‌ای مانند P، اگر S توجیهی داشته باشد که باور کند که P و P بر Q دلالت کند، و S، Q را از P استنتاج کند و Q را به اعتبار این استنتاج بپذیرد، آنگاه S در باور خود به Q هم موجه است. با در نظر داشتن این دو نکته، اکنون می‌خواهم دو مورد ارائه کنم که در آنها شروط بیان شده در (الف) به ازای گزاره معینی صادق‌اند، ولی در عین حال چنین نیست که شخص مورد اشاره آن گزاره را بداند. [یعنی علم به آن داشته باشد].

مورد اول:

فرض کنیم که آقای اسمیت و جونز هر دو برای شغل واحدی تقاضای استخدام کرده باشند و فرض کنیم که اسمیت دلیل محکمی در تأیید گزاره عطفی زیر داشته باشد:

(د) آقای جونز کسی است که کار را خواهد گرفت، و آقای جونز ده سکه در جیب خود دارد. دلایل اسمیت در تأیید (د) ممکن است از این دست باشد که رئیس شرکت به او اطمینان داده است که در نهایت آقای جونز برگزیده خواهد شد، و دیگر اینکه آقای اسمیت، تعداد سکه‌های توی جیب آقای جونز را ده دقیقه قبل شمرده باشد. گزاره (د) مستلزم این است که:

(ه) کسی که کار را خواهد گرفت ده سکه در جیب خود دارد.

فرض کنیم که آقای اسمیت دلالت (د) را بر (ه) درک کند، و (ه) را به دلیل (د) که برای آن شواهد محکمی در دست دارد بپذیرد. در این حالت، آقای اسمیت به روشنی در این امر موجه است که باور کند که (ه) صادق است.

ولی حال تصور کنید که آقای اسمیت، بدون اطلاع قبلی، به جای جونز خودش کار را بگیرد و نیز خود آقای اسمیت - باز بدون هیچ اطلاعی - ده سکه در جیب داشته باشد. در نتیجه گزاره (ه) صادق است، با آنکه گزاره (د) که آقای اسمیت از آن (ه) را نتیجه گرفت، کاذب است. به این ترتیب، در مثال ما همه امور زیر صادق‌اند: (۱) (ه) صادق است، (۲) آقای اسمیت باور دارد که (ه) صادق است، و (۳) آقای اسمیت در این امر که باور دارد (ه) صادق است موجه است. ولی در عین حال روشن است که آقای اسمیت نمی‌داند که (ه) صادق است؛ چون (ه) به اعتبار تعداد سکه‌هایی که در جیب خود اوست صادق است، در حالی که آقای اسمیت نمی‌داند که چند سکه در جیب خود دارد، و باور خود را به (ه) بر شمارش سکه‌های توی جیب آقای جونز استوار کرده است، و به غلط باور دارد که آقای جونز کسی است که کار را خواهد گرفت.

مورد دوم:

فرض کنیم که آقای اسمیت دلیل محکمی در تأیید گزارهٔ زیر داشته باشد:
(و) آقای جونز صاحب یک ماشین فورد است.

دلیل آقای اسمیت ممکن است این باشد که آقای جونز در گذشته تا آنجا که او به یاد دارد همیشه صاحب یک ماشین بوده است، و همیشه [این ماشین] یک فورد بوده است، و اینکه آقای جونز هم اکنون، ضمن رانندگی یک ماشین فورد، آقای اسمیت را سوار کرده است. حال، تصور کنیم که آقای اسمیت دوست دیگری هم به نام آقای براون دارد که هیچ اطلاعی از محل سکونت او ندارد. آقای اسمیت نام سه جا را به طور کاملاً تصادفی برمی‌گزیند و گزاره‌های زیر را می‌سازد:

(ز) یا آقای جونز صاحب یک فورد است، یا آقای براون در بوستون است؛

(ح) یا آقای جونز صاحب یک فورد است، یا آقای براون در بارسلون است؛

(ط) یا آقای جونز صاحب یک فورد است، یا آقای براون در برست - لیتوسک است.

هرکدام از این گزاره‌ها نتیجهٔ منطقی (و) است. حال تصور کنید که آقای اسمیت دلالت هرکدام از این گزاره‌هایی را که به کمک (و) ساخته است درک می‌کند، و سپس بر مبنای (و)، گزاره‌های (ز)، (ح) و (ط) را می‌پذیرد. آقای اسمیت به درستی (ز)، (ح) و (ط) را از گزاره‌ای نتیجه گرفته است که برای آن دلیل محکمی دارد. بنابراین آقای اسمیت کاملاً در این امر موجه است که به یک یک این سه گزاره باور داشته باشد. [ولی] البته آقای اسمیت هیچ سرنخی در مورد محل سکونت آقای براون ندارد.

اما فرض کنید که دو شرط دیگر نیز برقرار باشد. اول آنکه آقای جونز دیگر صاحب ماشین فورد نباشد، و در حال حاضر ماشین فوردی را کرایه کرده باشد. و دوم آنکه، به تصادف محض و بدون آنکه خود آقای اسمیت کمترین اطلاعی داشته باشد، محلی که در گزارهٔ (ح) ذکر شده است واقعاً همان محلی باشد که آقای براون در آن هست. اگر این دو شرط هم صدق کنند آنگاه آقای اسمیت نمی‌داند که (ح) صادق است یا آنکه (۱) (ح) صادق است، (۲) آقای اسمیت به واقع باور دارد که (ح) صادق است، (۳) آقای اسمیت در این امر موجه است که باور داشته باشد که (ح) صادق است.

این دو مثال نشان می‌دهند که تعریف (الف) برای معرفت کسی به گزارهٔ معینی شرط کافی را بیان نمی‌کند. همین مثالها، با تغییرات مناسب، نشان می‌دهند که تعاریف (ب) و (ج) هم هیچکدام از عهدهٔ این کار بر نمی‌آیند.

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Edmund L. Gettier, "Is justified true belief knowledge?", *Analysis*, Vol. 23 (Blackwell, 1963), pp.121-3

این مقاله به عنوان ضمیمه کتاب تاریخ معرفت‌شناسی (از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) نیز در دست انتشار است.

پی‌نوشت‌های مقدمه مترجم:

۱. برای مثال‌های متعدد مراجعه کنید به:
B. Russell, *Human Knowledge: Its Scope and Limits* (London: Allen and Unwin, 1948)
R.M. Chisholm, *Theory of Knowledge* (Englewood Cliffs: Prentice Hall, 1989)
۲. برای مثال مراجعه کنید به:
P.K. Moser: *Knowledge and Evidence* (Cambridge: Cambridge University Press, 1989)
۳. برای آشنایی بیشتر به آثار زیر مراجعه فرمایید:
A. Goldman: *Epistemology and Cognition* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1986).
Empirical Knowledge (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1988)
J.L. Pollock: *Contemporary Theories of Knowledge*, (Totowa: Rowman and Littlefield, 1986).

پی‌نوشتها:

۱. به نظر می‌رسد که افلاطون در تئارتوس ۲۰۱ در کار بررسی چنین تعریفی است، و چه بسا که در منون ۹۸ آن را اصلاً می‌پذیرد.
2. Roderick M. Chisholm, *Perceiving: a Philosophical Study*, Cornell University Press, (Ithaca, New York, 1957), p. 16.
3. A. J. Ayer, *The Problem of Knowledge*, Macmillan (London, 1956), p. 34.



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پښتونستان ښار علمي مرکز